



<http://www.arianafghanistan.com>



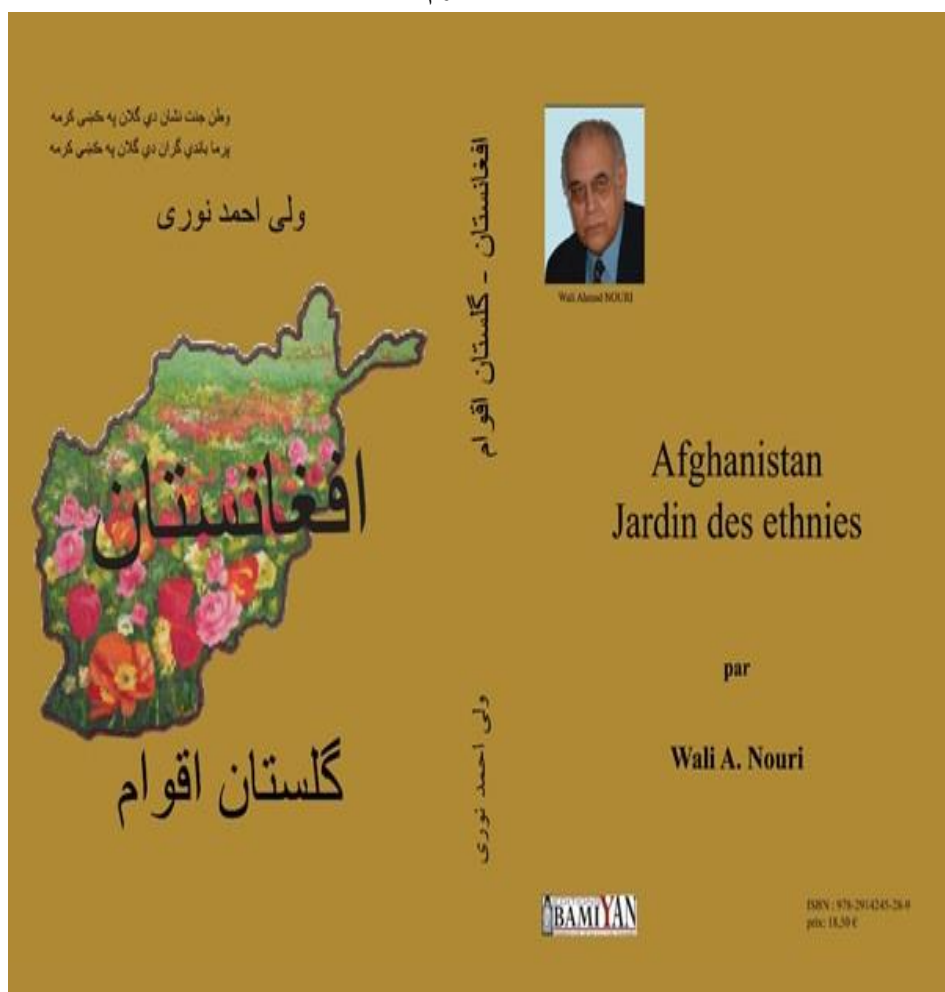
۲۰۱۸/۱۲/۰۹

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت چهل و چهارم

بخش دوم



افغانستان گلستان اقوام



قسمت چهل و پنجم
بخش دوم

افغانستان، افغان و افغانستانی

و فرازهایی از نوشته های انجنیر معروفی

از

محمد اعظم سیستانی

دسمبر ۲۰۰۵

د افغان په ننگ می وترله توره

ننگیالی د زمانی خوشحال ختک یم

تقدیم

به عناصر ملیگرای افغان افغانستان



از افغان تا افغانستانی:

برای من، نوشته های خوب مانند مروارید های گرانبها ارزشمند اند و می بایستی قدر آنها را دانست و از آنها مواظبت کرد. این مواظبت جز از راه نقل و ضبط و نشر مجدد آنها امکان پذیر نیست. با این منطق من از نوشته های با محتوای آقای انجنیر

معروفی نکاتی نقل کرده ام که برآستی از سر وطن پرستی و مردم دوستی به حال مردم ما نوشته شده اند. آقای معروفی در ارتباط به پیشینه کلمه "افغان" در یک مقاله محققانه تحت عنوان: "افغان، افغانی، افغانستان" (بخش چهارم) می نگارد: «سخن سرای بی مثال توس (مشهد) تنها در داستان رزم رستم زال با کک کهزاد افغان، شانزده بار کلمه "افغان"، سه بار "اوغان" و سه بار "افغانی" را بکار برده و ابیاتی از ملحقات شاهنامه را چنین بازتاب میدهد:

چنین گفت دهقان دانش پژوه	مر این داستان را زپیشین گروه
که نزدیک زابل بسه روزه راه	یکی کوه بود سرکشیده به ماه
بیک سوی او دشت خرگاه بود	دگر دشت زی هندوان راه بود
نشسته در آن دشت بسیار کوچ	ز افغان و لاچین و گُرد و بلوچ
یکی قلعه بالای آن کوه بود	که آن حصن از مردم انبوه بود
به دژ در یکی بدکنش جای داشت	که در رزم با اژدها پای داشت
نژادش ز افغان، سپاهش هزار	همه ناوک انداز و ژوبین گذار
به بالا بلند و به پیکر ستبر	بحمله چو شیر و به پیکار ببر
ورا نام بودی کک کهزاد	به گیتی بسی رزم بودش به یاد
درین گفت و گو بود با کوهزاد	که آمد خروشی که ای بد نژاد!
چه در دژ گزیدی بدینسان درنگ	که آمد همه نام اوغان به ننگ
بدیدند کک را چنان بسته دست	گروهی ز افغانیان کرده پست

از این داستان بوضاحت فهمیده میشود، که قوم "افغان" لا اقل همزمان با رستم زال قهرمان اسطوره ئی افغانستان تاریخی موجود بوده. بلی، قرن‌ها پیش از اینکه فردوسی به سرآئیدن شهنامه خود بپردازد، داستانهای رستم دستان، سر زبانها و ورد زبان باشندگان این سامان بوده، که فردوسی همین داستانها را به نظم کشیده و در شاهنامه جاودانه ساخته است^(۱). کلمه "افغان" چنانکه آقای معروفی بدان اشاره کرده اند، یک نام کهن و دیرین سال است، که در قرن سوم میلادی در دوره شاهپور دوم، و شاهپور سوم ساسانی در کتیبه کعبه زرتشت بصورت «ابگان» Abgan و «اپگان» Apgan در مورد قبایل افغانی بکاررفته است.^(۲)

بقول گرگوریان، در مورد افغانان نخستین اشاره در قرن ششم میلادی از سوی یک منجم هندی به نام «وراهامهیرا» VarahaMihira در اثرش «برهات_سیتا» Brhat_Samhita بصورت «اواگان» Avagana به آن دسته مردمی اطلاق شده که در نواحی شرقی افغانستان کنونی زندگی داشتند و به احتمال قوی همین افغانها گمان شده میتوانند. و در قرن هفتم میلادی

^۱- پوهاند عبدالحی حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، جلد ۱ ص ۷۲

^۲- انجنیر خلیل الله معروفی، "افغان، افغانی، افغانستان" بخش چهارم منتشره آ.گی.او. جنوری ۲۰۰۶

زایر چینی، هیوسان تسانگ HsuanTsang، از مردمی بنان "پوکین" ذکر میکند که منظورشان افغانها است. نامبرده محل سکونت شان را در اطراف کوه های سلیمان نشان میدهد و میگوید: "آنها (افغانها) بطور طبیعی مردمان سخت سرو پر خشونت هستند، اطوار و کردار آنان ناهنجار است، ولی بسیار بالیمان و درستکار و از همسایگان خود بسیار بلند همت تراند." گرگوریان در حواشی فصل دوم «ظهور افغانستان معاصر» مینویسد که:

بیلیو Bellew (افغانستان، ص ۳۱۶ - ۳۱۸) ریشه اصطلاح "پتان" را در کلمه "پکت" هرودت می بیند که سیزدهمین بخش امپراتوری داریوش بود. او و "راورتنی" در باره اصلیت این کلمه از همه موجه تر یک توضیح اتمولوجیکی ارایه میکنند. آنها ریشه کلمه پشتون و شکل هندی شده آن یعنی "پتان" را مشتق از لفظ تاجیکی "پشت" Pasht = پشت کوهها میدانند، پشتونها یعنی مردم کوهی. (بیلیو، نژادها، ص ۲۴-۲۵، راورتنی، یادداشتها، ص ۴۶۷) مگر مارگنسترن بر مبنای علم زبان شناسی ریشه پتان را از کلمه "پکت" نمی داند. (افغانستان، ص ۲۲۳) (۳)

گرگوریان علاوه میکند که «در منابع اسلامی ذکر افغانان را برای اولین بار در کتاب فارسی "حدود العالم" (۹۸۳ - ۳۷۲ هج) از مولف نامعلوم، و نیز در الکامل ابن اثیر (۹۷۴) واقعه نگار عربی میتوان ملاحظه کرد. حدود العالم، رشته کوه های سلیمان رابه مثابه پرنفوس ترین سکونتگاه قبایل افغانان میشمارد. عتبی منشی دربار سلطان محمود، در اثر خویش "تاریخ یمینی" که در قرن یازدهم (پنجم هجری) نوشته شده، یادآور میشود که در لشکر سلطان محمود، افغانان سپاه خاص خود را داشتند. بسیار بعدتر از این، البیرونی (ابوریحان) از قبایل مختلف افغانانی یادآور میشود که در سرحدات غربی هند سکونت داشتند. جوزجانی در طبقات ناصری متذکر میشود که افغانان در حدود ۱۳۶۰ میلادی به عنوان عساکر اجیر در لشکر کشی های الغبیک برهند اشتراک داشتند. در آثار اوایل قرن چهاردهم مثل "تاریخنامه هرات" که توسط سیفی هروی نوشته شده گفته میشود که: افغانستان از غرب تا سیستان، و از شمال تا غور و زمینداور و زابلستان، از جنوب تا مکران (بلوچستان) و در شرق تا رودخانه سند هندوستان گسترده است. بدین ترتیب ناحیه مستونگ کویت مرکز آن را تشکیل میداده است (۴). حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده (تالیف در ۷۳۰ هجری) در بسی از صفحات خود از محاربات افغانان با شاهان آل مظفر در حدود سال ۶۵۰ هجری ذکر کرده است و همچنان عبدالرزاق بن اسحاق سمرقندی در مطلع السعیدین و مجمع البحرین خود افغانستان را جزئی از قلمرو تیموری دانسته که بعد از سیستان ذکر شده است. (۵)

در آثار مؤلفین بعدی نام افغان و افغانستان فراوان ذکر شده است که ما در زیر نام افغانستان به آنها اشاره کردیم. با این حال دشمنان وحدت ملی وقتی دیدند که از تلاش برای تغییر نام کشور، کلاه دلخواه شان درست نمی شود، طرح تفرقه افغانانه دیگری را پیش کشیدند و با کار برد کلمه "افغانستانی" مردم افغانستان را به "افغان" و "غیر افغان" تقسیم کرده و بر آتش نفاق ملی روغن ریختند که اینهم جز شکست و افتضاح چیزی دیگر، دستگیر آنان نخواهد کرد.

در این خصوص نخستین دانشور دلسوز کشور که به دفاع از هویت ملی ما به عنوان «افغان» پرداخت، و به شدت بر کاربرد کلمه "افغانستانی" اعتراض نمود، آقای ولی احمد نوری نویسنده و صاحب نظر کشور ما مقیم فرانسه استند. آقای ولی احمد نوری که از همان آغاز هدف کاربرد این کلمه را درک کرده بودند، بکارگیری "افغانستانی" را بجای "افغان" به مثابه یک "جرم" تلقی نمودند و آنرا به شدت محکوم کردند و ضمن مقالتی ممتع نوشتند: (استعمال کلمه "افغانستانی" جرم است). (۶)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/wali_n_estemaal_nam_afghanistani_jorm_ast.pdf

۳- افغان رساله جنوری ۲۰۰۵ ص ۲۰

۴- افغان رساله جنوری ۲۰۰۵ ص ۱۱۵

۵- ائینه افغانستان شماره ۹۷ و ۹۸ ص ۹۶ - اوستا ص ۱۱۵

۶- "افغانستان گلستان اقوام" تألیف (ولی احمد نوری) چاپ مطبعة انتشارات بامیان شهر لیموز فرانسه - سال ۲۰۰۸ میلادی

و ادامه دادند: «نوشته ای را که می خوانید از قلم یک پشتو زبان رقم نشده است، و نه از احساس تعصب و تفرقه افگنی تراوش کرده است. چه من با وصف آنکه از طرف والدین به هر دو قوم شریف افغانستان یعنی پشتون و تاجیک منسوب هستم، دری زبانم و نه تنها به این دو قوم وطنم، بلکه به همه اقوام این سرزمین آبائی ام افتخار میکنم. تفرقه افگنی و صدمه به وحدت ملی را از هرطرفی که باشد با تمام قوت محکوم کرده مردود می شمارم.»^(۷) و می نویسند «... با ایجاد افغانستان از طرف آبا و اجداد ما، و با ایثار و فداکاری و قربانی هزارها تن، این سرزمین پرافتخار آبائی به همت فرزندان و احفاد این مرز و بوم از اشغال و تعرض بیگانگان حفظ گردید. ولی اینک عده محدودی، نظر به ملحوظات مشخص و خدمت گزاری بدشمنان وطن عوض نام "افغان" کلمه "افغانستان" را به اتباع و باشندگان شریف اینکشور به کار میبرند. . . از نگاه حقوق عمومی بین الدول، اصولنامه ها و قوانین اساسی افغانستان منحصبت وثایق ملی و اخیراً تصویب لویه جرگه سال (۲۰۰۳) منعقدۀ کابل نام "افغان" برای اتباع افغانستان تأیید و تأکید شده است. در میثاق ها و معاهدات بین المللی که افغانستان در پای آن امضاء و تعهد کرده است، اتباع افغانستان به نام تبعه "افغان" یاد شده اند نه "افغانستان"، آیا باید این همه میثاق ها، معاهدات و مقاولات تعدیل گردند؟ و آیا تعدیل آنها به زعم چند فتنه انگیز و بیگانه پرست مورد قبول جامعه افغانی و بین المللی قرار گرفته میتواند؟ آثار، کتب، نوشته ها و مقالات، تحقیق ها و تیزس های لیسانس و دکتورا ها که بیشتر از یک قرن در سراسر جهان در باره افغانستان نوشته و چاپ شده اند و در همه آنها به تبعه افغانستان "افغان" اطلاق شده است، باید تعدیل گردند؟ آیا میشود نام مستوره "افغان"، زن ادب پرور، آزادمش و مبارز راه آزادی زنان افغانستان را بعد از یکصد سال (متولد ۱۲۸۷ هجری شمسی) تغییر داد و منبع "مستوره افغانستان" اش خواند؟»^(۸)

به تاسی از این اعتراض وطن پرستانه آقای ولی احمد نوری، اشخاص دیگری چون آقای محمد نعیم بارز، عثمان روستار تره کی، میرمن ملالی موسی نظام، داکتر خلیل الله هاشمیان، میرعبدالرحیم عزیز، امان الملک جلاله، عبدالعلی افضل، نجیب قندهاری و چند تن دیگر و از آن میان قلم توانمند یکی از هموطنان صاحب نظر و آگاه افغان به نام انجنیر خلیل الله معروفی، روی نشرات برون مرزی و سایت های معتبر انترنتی مانند: افغان جرمن آنلاین، تول افغان، بینوا و غیره درخشیدن گرفت که با نگارش چندین مقاله محققانه و مستند و پذیرفتنی به رد ادعاهای هواخواهان کلمه "افغانستان" پرداختند.

من ضمن تأیید و ارجمنداری به نظرات صاحب قلمان مزبور، نوشته های انجنیر معروفی را بیشتر می پسندم و آنها را نوشته های بسیار صمیمانه و منصفانه و وطن پرستانه ارزیابی میکنم، زیرا که آنچه را وی مینویسد، بر مبنای اسناد و شواهد کتبی و استدلال منطقی استوار است، و هدفش راهنمایی نسل های جوان و فرزندان غربت دیده افغان در بیرون از مرز ها است. انجنیر معروفی بیشتر از ربع یک قرن بدینسو در اروپا زندگی می کند و در کشور آلمان تحصیل کرده و در همانجا اکنون بسر می برد، و با هیچ گروه سیاسی بر سر قدرت و بیرون از قدرت، دست چپی و یا دست راستی وابستگی سیاسی و ایدیولوژیک ندارد. او از موضع گیری های غلط اشخاص هم نژاد و همجنس خود (تاجیک ها) حمایت نمی کند، بلکه برایش در درجه اول حقیقت موضوع و اصل افغان بودن به عنوان هویت ملی که هسته و اساس وحدت ملی ما شمرده می شود، مهم است نه انتساب به قوم و طایفه و نژاد و مسائل سمتی و مذهبی.

آنچه انجنیر معروفی می نویسد، واقعاً از روی وطنخواهی و دلسوزی به حال ما افغان ها می نویسد که از سه دهه به اینطرف در آتش نفاق و شقاق می سوزیم و علت آن را هم نمی دانیم. او می نویسد تا ما را روشن کند و از آتش نفاق ملی که توسط بیگانگان در کشور ما برافروخته شده است نجات بدهد. هدف آقای معروفی از این نوشته ها آگاهی دادن به کسانی است که از

^۷ - افغانستان گلستان اقوام صفحات ۱۱- ۱۲- ۱۳ و ۱۴

^۸ - آریانا افغانستان منتشرۀ کلیفورنیا اضلاع متحده امریکا ص ۲۷ نوشته ولی احمد نوری و در افغانستان گلستان اقوام صفحات ۱۲ و ۱۲

نیات شوم دست اندرکاران تفرقه های ملی بی خبرند و نا آگاهانه آله دست این یا آن سوداگر نام قوم و زبان و نژاد و سمت قرار نگیرند و مردم ساده متعارف خود را بدون موجب نیست و نابود نکنند.

اقای معروفی در مقاله: "افغان"، "افغانی"، "افغانستان" (قسمت اول) علت کار برد کلمه "افغانستان" را بدست میدهد و مینویسد: (۹) «استعمال کلمه "افغانستان" بجای "افغان"، برخلاف حدس دوستان، موضوع خاص و منوط به زبان نیست، از نظر من ابداع نویسنده، این موضوع از دو حساسیت آب میخورد و بر روی اغراض غیر زبانی استوار میباشد. این دو حساسیت، که در حقیقت یک واحد را تشکیل میدهد، عبارتست از:

۱ اینکه در دو و نیم سده اخیر، گویا قوم پشتون بر افغانستان حکم چلانده و دگر اقوام را سرکوب کرده.

۲ حساسیت در مقابل کلمه "افغان" و تک قومی بودن نام "افغانستان".

درین اواخر بسیار شنیده میشود که در دو نیم صد سال اخیر و از زمانی که بر ویرانه های خراسان کشوری به نام "افغانستان" قد برافراخته، گویا قوم پشتون بر آن حکم رانده، و اقوام دیگر را سرکوب کرده. اگر بیطرفانه و خالی از غرض به موضوع بپردازیم، می بینیم که این ادعاء با واقعیت های تاریخی وفق نمی کند.

قوم پشتون متشکل است از دوصد قبیله مختلف، که از جمله درین مدت فقط دو سلاله سدوزائی "ابدالی" و "محمد زائی"، قدرت را در دست داشته اند. و اگر دقیق تر گفته شود، افراد و اشخاصی از دو خاندان سدوزائی و محمدزائی، بر کشور حکم رانده اند و نه کل این دو خاندان. وقتی که مدعا حتی در مورد دو خاندان و دو عشیره و دو قبیله صادق نباشد، به تحقیق و هرآینه که در مورد دوصد قبیله، یعنی قوم پشتون هم، هرگز صدق نخواهد کرد. قبیای حکام را بر اندام اقوام پوشاندن، جزء را کل پنداشتن، صغری را بجای کبری گذاشتن و سپس نتیجه گرفتن، نه تنها دردی را دوا نمی کند و جنجال برانگیز است، بلکه جفائیت بر واقعیت ها و بهتانیت بر دامن تاریخ.

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Maroofi_k_afghan_afghani_afghanistan.pdf

برنت گلاتزر ضمن مقاله خود در کتاب "افغانستان - طالبان و سیاستهای جهانی" (ص صفحه ۲۳۳) مینویسد: «گفته میشود که پشتونها ۲۵۰ سال بر کشور حکومت کرده اند. در واقع این حکومت پشتونها نبوده، بلکه حکومت حاکمان پشتون بوده است. حگام پشتون بر مردم مختلفی حکومت کردند، اما هرگز تمام پشتونها، و نه حتی اکثریت آنها، حاکم نبودند؛ و اداره واقعی و روزمره کشور عمدتاً به غیر پشتونها، یعنی نخبگان فارسی زبان شهری واگذار میگردد.»

انجنیر خلیل الله معروفی ادامه میدهد:

«اگر درین مدت جفائی بر مردم رفته، بر همه رفته، هم بر پشتون، هم بر تاجیک، هم بر اوزبیک، هم بر هزاره و هم بر دیگران. مؤرخ راستگو، مردم دوست و افغانستان اندیش، مرحوم میر غلام محمد غبار در جلد دوم (صفحه ۸۰) "افغانستان در مسیر تاریخ"، وضع مردم افغانستان را در قرن بیستم اینطور شرح میدهد: «مردم افغانستان مُسَواِیانه زیر بار دولت مستبد از فقر و مرض و جهل می خمیدند. توده های مردم پشتوزبان در ولایات پکتیا و ننگرهار و قندهار از توده های مردم دری زبان و ترکی زبان کشور، کمتر رنج نمی کشیدند.... مردم پکتیا آرد جواری را تلخ کرده میخوردند، تا صرفه ای بعمل آید. مردم ننگرهار، حتی زنان آنها، پای برهنه کوه و دشت را می پیمایند تا لقمه نانی بدست آرند. در دهکده های فراه نه اینکه زن و مرد و طفل پیزار نداشتند، چراغ و قند را هم نمی شناختند. در دهات قندهار مردم جز از کلبه گلین و گُوسی، مالک هیچ چیزی نبودند و روی خاک می نشستند. این چهره واقعی زندگانی میلیونها نفوس کشور افغانستان است، که در زیر پای خدمه و زور طبقات حاکمه افغانستان، کوفته میشوند.» (۱۰)

۹- افغانستان گلستان اقوام صفحات ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ و ۲۸

۱۰- نوشته معروفی کتاب (افغانستان، طالبان و سیاستهای جهانی) "ویلیام میلی" ترجمه غفار محقق ۱۳۷۷ شمسی، چاپ مشهد ص ۲۳۳

انجنیر معروفی می افزاید:

«تسمک دوم بسا کسان چنن اندیش، بر نام افغانستان است، که منسوب به یک قوم خاص میباشد... آنچه را درینجا بصراحت میتوانم بگویم، اینست که نام کنونی وطن ما از هیچ شهروند و باشندۀ آن سلب هویت نمیکند. و اگرچنین میبود، نصف مردم دنیا بی هویت میشدند، چون نام بسا کشور های جهان، بحساب یک قوم گذاشته شده است... اگر مثال بزنیم: تاجیکستان- سرزمین تاجیکها، اوزبیکستان- کشور اوزبیکها، ترکمنستان- دیار ترکمنها، قزاقستان - مملکت قزاقها، قرغزستان- سرزمین قزغرها، ترکیه - سرزمین ترکها، فرانسه - کشور فرانکها(قومی از نژاد جرمن که در زبان عام ما فرنگ یافرنگی گفته میشود)، روسیه (فدراسیون روسیه)- کشور روسها، بنگله دیش- دیار بنگالیها، تایلند- مملکت تی ها، جمهوری چک- کشور چک ها وغیره. چرب وشیرینتر از اینها "عربستان سعودی" است، که تمام کشور به نام یک خاندان خوانده میشود. در تاجیکستان، نصف مردم قومیت تاجیک ندارند، در هندوستان بیشتر از دوصدمیلیون مسلمان زندگی دارند، در قزاقستان چند میلیون روس و آلمانی وغیره هم میزیند. بیست میلیون ترکیه را کردها تشکیل میدهند. در ایران (سرزمین آریائی) چند میلیون عرب (سامی) و چند میلیون ترک وترکمن و [بلوچ] و وابستگان تورانی وجود دارند. در فدراسیون روسیه (متشکل از ۸۸ جمهوری) دهها میلیون تاتار وقراق وچیچ و وانگوش وغیره، جزء باشندگان آن سرزمین فراخند. در سرزمین چک بیشتر از سه میلیون آلمانی زندگی دارند، در عربستان سعودی، ۹۹ اعشاریه ۹۹ درصد مردم مستقل از آل سعوداند. بیائید که کمی فراخ تر بیندیشیم، سعه صدر داشته باشیم، تنگ نظری را از سر بدر کنیم، کمی از تعقل وتدبیر کار بگیریم، خود را از مفاهیم حقوقی جهانی اندکی آگاه سازیم.»^(۱)

این انسان بادرد و بادرک در پایان مقاله ("افغان"، "افغانی"، "افغانستان") (بخش چهارم) بر همه افغانان فریاد میزند و مینویسد: «هموطنان گرامی، وطنداران بجان برابر! از هر قوم و تباری که هستید، به هر زبانی که سخن میزنید، به هر دین و آئینی که پای بندید و در هر نقطۀ افغانستان عزیز و جهان پهناور که بسر میبرید! فراموش نکنید که ما همه "افغان" هستیم و سرزمین بلا کش اما پرافتخار ما، افغانستان عزیز است. افغانستان خانۀ مشترک همه ماست، همه باهم برادریم و کاملاً برابر. هیچ قومی را بر قومی دیگر رجحانی نیست. شمال و جنوب و شرق و غرب و قلب کشور، همه عزیز اند و عین ارزش را دارند. هموطنان، وطنداران! گول اغواء و تفتین همسایگان طماع، بی آرم و دشمنان بی مروت را نخورید، بخود آئید و دست بدست هم دهید. مام میهن چشم امید بسوی شما دوخته. اشکهایش را بزدانید، بر زخمهایش مرهم نهید و در دامن مهرگسترش برادر وار بسربرید! جهان جهان سرعت و بلکه تعجیل است. مرکب تیز تگ زمان منتظر کسی نمیماند. هنوز هم دیر نشده، عزم جزم کنید و به کاروان جهانیان بپیوندید!»

موضع گیری آقای معروفی در رابطه به فساد کاربرد کلمه "افغانستان" مانند موضع گیری آقای ولی احمد نوری و داکتر سید خلیل هاشمیان ومیر عبدالرحیم عزیز و عبدالعلی افضل و آقای بارز و دیگران، یک موضع گیری صد درصد وطن پرستانه است واهداف کسانی را که این کلمه را رواج میدهند بیدریغ افشا میکند. ایشان در مقالت دیگری در ارتباط به نوشته آقای سالار عزیز پور که کلمۀ "افغانستان" را خواسته از نگاه زیانشناسی بررسی کند، مینویسد: «ساخت و استعمال کلمه "افغانستان" بجای "افغان" با دید تعصب آمیز سیاسی ارتباط میگیرد و هرگز و اصلاً و ابداً منشأ و اساس زیانشناسانه ندارد. برعکس، ساختن کلمه "افغانستان" از "افغانستان" و بجای "افغان"، در حالی که "افغانستان" از واحد "افغان" و پسوند "ستان" ساخته شده، دور از منطق است. وقتی کلمۀ "گل" را با "ستان" پیوند داده و ترکیب "گلستان" را ساختیم، دیگر نمیتوانیم بگوئیم، که "گلستانی" بدیل و جانشین "گل" است. اگر اینطور میبود، میتوانستیم بگوئیم: "یک دسته گلستانی خریدم" یعنی که "یک دسته گل خریدم".

آقای معروفی می افزاید:

^{۱۱} - نوشته انجنیر خلیل الله معروفی - نشریه مردم افغانستان چاپ امریکا شماره ۸۶ ص ۱۰ و نشر مجدد در کتاب افغانستان گلستان اقوام تألیف ولی احمد نوری - ص ۲۶

«کلمه "افغانستانی" اشکالات فراوانی دارد: اشکال ساختاری و منطقی. اشکال سیاسی، بلی اشکال سیاسی و تبعیض طلبانه، چون کلمه "افغانستانی" در متن و بطن خود با ستیز قومی آکنده است. کلمه "افغانستانی" هم "افغان ستیز" است هم "پشتون ستیز". اشکال قانونی و مشروعیت، زیرا ساخت و استعمال کلمه "افغانستانی" علاوه از اینکه وحدت و یکپارچگی ملی ما را معشوش و مخدوش میسازد، میثاق های ملی و بین المللی را هم زیر پا میکند. قوانین مختلف اساسی افغانستان که با تأیید لویه جرگه ها، مهر مردمی خورده اند، باشندگان افغانستان را "افغان" مینامند و میدانند، از هر قوم و قبیله و از هر دین و آئینی که باشند. علاوه بر اینکه ما همه ما، بتاکید میگوئیم همه ما خود را در خارج افغانستان "افغان" میخوانیم و در پاسپورت های ما "تابعیت" ما را "افغان" نوشته اند، تمام ممالک جهان اتباع افغانستان را به نام "افغان" می شناسند. بلی ما به هویت ملی "افغان" استیم، ولی به هویت قومی، پشتون، و تاجیک و هزاره و اوزبیک و ترکمن و... و به هویت دینی مسلمانیم و هندو و یهود و نصارا... و به هویت مذهبی سنی و شیعه و به هویت زبانی، دری زبان و پشتوزبان و ترکی زبان و غیره. همه هویت های جزئی در هویت کلی، که هویت ملی ماست، ذوب میشوند و اندماج می یابند.»

...خرده گیری برکلمات پشتو که در دری وارد شده و یا وارد ساخته شده اند، همه بهانه است. اگر اینطور نیست و صرف بیگانگی لغات مطرح است، پس چرا هزاران کلمه عربی، ترکی و مغولی و هندی را و اینک هزاران لغت فرنگی را در فارسی دری خود تحمل میکنیم و خمی برابر نمی آریم؟ بلی ما هزاران لغت باصطلاح بیگانه را که از ماوراء سرحدات ما و از ماوراء سرحدات قلمرو زبان فارسی، وارد دری گردیده اند، تحمل میکنیم، مگر همینکه در جایی یک کلمه پشتو را که زبان «رسمی» مملکت ماست و برای مردم ما هرگز بیگانه نیست کشف کردیم، بلی کشف کردیم، چند ما میگیرد. اگر کسی کلمات پشتو را در فارسی دری ما بیگانه می پندارد، مربوط به دید تنگ نظرانه و تعصب آلود خود اوست و بر واقعیت های عینی و موجود زبان دری هیچ اثری ندارد.» توجه کنید هموطنان گرامی که آقای معروفی با چه منطق و استدلال وطنخواهانه میخواد از پراکندگی ملی و تفرقه های قومی و زبانی جلوگیری کند و با چه زبان و قلم فصیح بجواب هم تباران خود پرداخته است. تمام نوشته های آقای معروفی پیام آور صلح و آشتی و برادری و برابری و وفاق ملی است. باز هم میخوام به این انسان وطن خواه و مردم دوست اقتدا کنم و فرازهای از نوشته های او را نقل نمایم که سخت بدل چنگ میزند.

انجنیر معروفی در مقاله دیگری زیر عنوان «رد سخنان سست بنیاد یک داکتر» مینویسد: (۱۲)

«قوانین اساسی افغانستان، باشندگان این مرز و بوم را و هر فرد ملت افغانستان را "افغان" میخوانند و میدانند. وقتی قانونهای اساسی ما، که از طریق لویه جرگه ها بتائید مردم و ملت ما رسیده اند، هر فرد افغانستان و هر باشندۀ این وطن را و هر فرد ملت ما را "افغان" تعریف میکنند، دیگر هیچ جای گپ زدن باقی نمیماند. نظر به تعریف بالا "افغان" یعنی "باشندۀ افغانستان"، و "باشندۀ افغانستان" یعنی "افغان". اگر تعصب و تنگنظری و سر تنبگی را از سر بدر کنیم و از قوانین اساسی افغانستان پیروی نمائیم، دیگر مشکلی نمی ماند. بگذریم از اینکه "افغان" یک زمانی، اسم خاص و نام یک قوم بوده. حالا این اسم، خاص نیست و خاصۀ یک قوم نیست. این اسم مربوط به یک ملت است، مربوط ملت افغانستان، مربوط ملت افغان.

من در بخش اول مقاله ("افغان"، "افغانی"، "افغانستانی") در زمینه بحثی کرده مثالهای فراوانی داده ام. این بحث هنوز ادامه دارد و بزودی بخش های چهارم و پنجم آن از نظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت. عجالاً بعرض ایشان میرسانم که قاره آمریکا به نام یک سیاح و محقق فلورانس «Amerigo Vespucci» امریکو و سپوچی» که در قرن پانزدهم و بعد از کریستف کولمبوس کاشف این قاره بدانجا پناهاده بود، نامگذاری شده، حتی به نام کوچکش. ببینید داکتر صاحب که فردی که نامش بر یک بر اعظم و بر قاره ای گذاشته شده، خود از این قاره نبوده. امریکای شمالی و وسطی و جنوبی، که مشتمل بر ده ها مملکت میباشند و حدوداً یک میلیارد (هزار میلیون) انسان را در خود جا داده اند. همه به نام (Amerigo Vespucci) یاد میگردند:

۱۲- انجنیر خلیل الله معروفی - کتاب افغانستان گلستان اقوام ولی احمد نوری چاپ ۲۰۰۸ انتشارات بامیان لیموژ فرایسته ص ۲۳۴ تا ۲۴۲

به نام همان سیاح ایتالیائی. امروز هیچ کس از باشندگان این قاره را پیدا کرده نمیتوانیم که از «هویت امریکائی» خود انکار ورزد و به آن افتخار نکند. حتی باشندگان اتازونی و یا اضلاع متحدۀ امریکا خود را مشخصاً American یعنی «امریکائی» میخوانند و به افتخار هم میخوانند. اگر کلمۀ امریکا از یک میلیارد «امریکائی» سلب هویت نمیکند، به تحقیق و به هر آئینه که کلمۀ «افغان» هم هویت باشندگان این آب و خاک را از ایشان نمیگیرد. ببینید داکتر صاحب! اگر از در منطق وارد بحث گردیم، واقعیت ها را رد کرده نمیتوانیم، ولی اگر لجاجت و سرتنبگی و تعصب و نفرت و کدورت و خصومت و دشمنی را پیشه کنیم، دیگر از وجود روز و شب و سپید و سیاه و زمین و زمان نیز انکار خواهیم ورزید.»

من به نوشته های میهن پرستانه همه نویسندگان وطن ارج میگذارم و تا آنجا که عقل من قلمبندد، آن بخش از نوشته ها و مقالات شان را که به دل چنگ میزند، نمونه برداری میکنم و درنوشته هایم به نام وادرس نویسنده اش از آنها کمک میگیرم تا دیگران نیز از آن نوشته ها بیاموزند و خود را سرمشق درست نویسی و حقیقت گوئی بسازند. به این دلیل است که من فراز هایی از یک نویسنده وطن پرست دیگر را اینجا میخوانم بازتاب دهم، توجه کنید به طرز دید و تلقی نویسنده و دانشمند پرکار دیگروطن ما، جناب داکتر سیاه سنگ (از تاجیکان غزنی) که در راستای احساس شریف وحدت ملی و حقیقت گوئی، در نقدی بر کتاب «پژوهشی در گستره زبان و نقدی بر عوامل نا به سامانی آن در افغانستان» تالیف سالار عزیز پور، درحالی که عزیز پور و همفکران او را به خواندن مقاله با اهمیت آقای معروفی زیر نام «افغان»، «افغانی» و «افغانستانی» در سایت فردا رهنمایی میکند، تحت عنوان فرعی «گناه پوهنتون و بیگناهی دانشگاه!» با هوشیاری خاصی یک نکته جالب را چنین مطرح میکند:

«عزیز پور چه خواهد گفت اگر کدام خواننده پشتو زبان پس از دید زدن برگهای ۲۳ و ۲۴ کتاب «پژوهشی در گستره زبان و نقدی بر عوامل نا به سامانی آن در افغانستان»، بپرسد:

"آقای عزیز پور! در جریان هفتاد سال (۱۹۳۱ تا ۱۹۹۱)، من و مانند من صدها و حتا هزاران شاگرد پس از پایان دوازده سال مکتب در قندهار، ننگرهار، زابل، لوگر، پکتیا و هلمند و چند ولایت دیگر و پیروز شدن در امتحان کانکور ناگزیر بودیم به پوهنتون کابل بباییم، زیرا پوهنتون ننگرهار گذشته از کوچک بودنش، نیمه عمر پوهنتون کابل را ندارد.

آیا گاهی اندیشیده اید که ما صدها و چنانی که گفتم هزارها شاگرد چگونه وادار میشدیم، پس از هژده بیست سال پشتو گفتن در خانه و شهر و از آن میان دوازده سال آموزش در مکتب به زبان پشتو، برای آموزشهای برتر در پوهنتون کابل، زبان زیبای فارسی را نه تنها آشنا شویم بلکه مانند شما بیاموزیم، برای آنکه استادان ما همه برنامه های طب، انجینیری، فارسی، حقوق، پولیتخنیک، ادبیات، زراعت، ساینس و ... را به فارسی پیش میبردند و دلچسپ تر اینکه در امتحانها نیز باید فارسی مینوشتیم؟ آیا اینکه چرا یک پشتو زبان برنخاست و نگفت "این است ستم فارسی بر پشتو"، برای شما پرسش انگیز نیست؟ آیا این هم برای تان پرسش انگیز نیست که در هفتاد سال زندگی پوهنتون کابل، "زبان و ادبیات" در پوهنتون کابل در بیشتر از ۹۹٪ حالات همیشه یک معنا داشت: زبان و ادبیات فارسی؟

خداوند همه مردگان فارسی زبان و پشتو زبان را بیامرزاد! هزاران دانش آموز پوهنتون کابل، هفتاد سال آرگار، آموزش هرچه زودتر فارسی را با جان و دل پذیرفته اند، و شما حتا نام "پوهنتون" را نمیپذیرید! گناهش چیست؟ روشن است: "پشتو" بودن!

در چشم عزیز پور گناه واژه "پوهنتون" روشنتر از آفتاب است: "پشتوبودن" و نه "بیگانه بودن". اگر چنین نیست، چرا نمیخواهد یا نمیتواند با واژه های غیرفارسی زیرین نیز آشتی ناپذیر باشد: رادیو، تلفون، تلویزیون، ایمیل، انترنت، فکس، بانک، موتر و ...؟ شاید بگویند اینها واژه های پرهیزناپذیر اند. خیلی خوب! از آنها میگیریم؛ آیا نامبرده با این واژه های بیگانه نیز آشتی ناپذیر است: عشق، شعر، غزل، مصراع، خطر، حرف، جامعه؟ آنهم هیچ، دور نه نزدیک، چرا سالار عزیز پور این واژه های آشناتر از فارسی ولی غیرفارسی را مانند "بم دستیهای زبان پشتو" از گستره زبان و ادبیات فارسی برون نمی اندازد؟ خانم، جنگل، هندوانه، میز، اتاق، خان و چند هزار واژه دیگر؟ چرا؟»

مطالب بالا را داکتر سیاه سنگ چون مشیت دندان شکن بجواب حساسیت آقای سلطان سالار عزیز پوردر مقابل کلمات پوهنتون و پوهنچی و غیره کلمات پشتو در زبان دری بیان کرده است که بخاطر این استدلال منطقی اش در برابر تعصبات زبانی عزیز پور جا دارد به آقای سیاه سنگ احسنت و شادباش بگوئیم.

باری داکتر اکرم عثمان نوشته بود: «مردم ساکن در افغانستان کنونی از چند هزار سال باین طرف در واحد های مختلف سیاسی- جغرافیایی باهندی ها، ایرانی ها، و باشندگان ماوراء النهر و دیگران همزیستی داشته است و قلمروی که این ملل و نحل در آن زیسته اند همواره تحت تاثیر حرکات تاریخی، دستخوش تحول بوده و قدرت سیاسی یکی پی دیگر از دستی بدستی، از عشیره یی به عشیره یی و از قومی به قومی رسیده است. از همین جا، نه یگانه، بلکه مهمترین عامل تاسیس و تشکیل این کشورها عنصر تهاجم و غلبه بر یکدیگر بوده است»....

بدینسان روشن میگردد که تاریخ و جغرافیای کشور ما مانند اکثر کشور های جهان با قهر و غلبه شکل گرفته و با سر پنجه جبر و خشونت، در چار چوبه مرزهای موجود قرار داده شده است. در مشرق زمین و بخصوص در کشورهای منطقه هیچگاهی مجال دموکراتیک بخاطر ایجاد حکومت دلخواه این ملل (مانند جوامع غرب) داده نشده است. اکنون هم در کشور ما تا رسیدن به دموکراسی واقعی راه درازی درپیش است و تا زمانی که این راه پر از سنگلاخ کوبیده میشود، افغانها در پهلوی سایر کسانی که خود را در سرنوشت این کشور شریک میدانند، از کشور خود، و از نام و تاریخ آن دفاع خواهند نمود و هر وقتی که قوم و تبار دیگری براین کشور غلبه یافت و آنرا با قهر و تهاجم قبضه کرد و دیگران را مطیع و فرمانبردار خود ساخت، میتواند هر نامی که دلشان بخواهد بر قلمرو تحت سلطه خویش بگذارند. تا آن روزگار البته افغانها به این دهن کجیهای بچگانه از جا نمی جنبند و مثل کوه بر جایگاه خویش استوار و پایدار میمانند و پرازیت پراکنی این گروه نیز جایی را نخواهد گرفت.

همان گونه که حق نداریم، به کم سابقه دارترین اقوام ساکن در این کشور، حتی به آنهایی که بعد از اشغال بخارا از سوی بلشویکها به افغانستان پناه آورده اند، بگوئیم که چون ریشه تاریخی شما در این کشور زیاد نیست، پس نباید به عنوان رئیس جمهور و یا صدراعظم و یا نماینده مجلس خود را کاندید کنید، به همین سان هیچکسی هم حق ندارد به پشتونها که یکی از اقوام تاریخی و بزرگ این کشور است بگوید: از شمال بر خیزید و به جنوب بنشینید و یا از غرب به شرق بروید! یا بگوید: چون پشتونها دارای خاستگاه قبیله و یا ذهنیت قبیله هستند، پس شایستگی ندارند تادر رهبری این کشور قرار بگیرند. آیا تشکیل دولت از دیدگاه سیر تکامل اجتماعی، گامی جلوتر از مرحله قبیله نیست؟ پس آفرین و احسنت بر ذهنیتی که سیصد سال پیش از امروز توانست اتحاد قبایل را تأمین کند تا خود را از زیر سلطه بیگانه رها سازند و به تشکیل دولتی مستقل بپردازند. چرا اقوام دیگری که این مرحله تکامل را گویا پشت سر گذاشته بودند، دست به چنین ابتکاری نزدند تا نام قوم و تبار خود را بر این سرزمین میگذاشتند و کشور را گل و گلزار میساختند؟ تاریخ کشور گواه این حقیقت است که تا هنوز بدیل رهبری پشتونها در کشور زاده نشده است. دو مثال برای اثبات این ادعا کافی خواهد بود :

۱- قرار گرفتن بچه سقاو با دسایس استعمار خارجی و پشتیبانی ارتجاع داخلی به جای شاه امان الله در دسامبر ۱۹۲۸ با وجود زورگوئی ها و بستنها، و کشتن ها و غارت و چپاولها نه توانست امنیت را به کشور بازگرداند. بنابرین مردم که از دست حکومت بگیر و ببند و بزن و بکش دزدان سرگردنه به ستوه آمده بودند، نه ماه بعد با حمایت از جنرال نادرخان حکومت سقاوی را سقوط دادند و با قرار گرفتن یک رجل نظامی پشتون در رأس قدرت بزودی نظم و امنیت در کشور حکمفرما شد.

۲- شصت و دو سال پس از تجربه نخستین، با فراهم شدن شرایط سیاسی و باز هم با دسایس ارتجاع داخلی و قوت استعمار خارجی نوبت حکومت به یک رهبر مذهبی عرب تبار یعنی صبغت الله مجددی رسید که مدت حکومتش دوماه بود ، اما در تمام این دوماه ، کابل پیوسته آماج حملات راکت پرانی و جنگ های میان گروهی بود و یکرور هم آب خوش از گلوی مردم پائین نرفت و پس از دوماه حکومت ناکام یک شخصیت مذهبی، نوبت به یک رهبر تاجیک تبار تنظیمی یعنی برهان الدین ربانی رسید. در چهار سال حکومت خون و آتش و غارت آقای ربانی و شرکایش، نه تنها تمام کشور پیوسته در آتش جنگ های قومی و زبانی و مذهبی سوخت،

بلکه کابل شهر دومیلیون جمعیتی و پایتخت کشور حتی یکروز هم بدون جنگ نفسی براحت نکشید و به خاکدان مبدل گردید. قتل و خون ریزی و غارت و چپاول دارائی های عامه و خصوصی و تجاوز برناموس و مال و هستی مردم و غارت میراثهای فرهنگی منجمله آثارموزیم ملی و آرشیف ملی از خصوصیات بارز حکومت اسلامی ربانی بود و تا سقوط دولتش توسط طالبان هیچکس ندانست که مقرر رئیس جمهور و محل دربار و دستور او در کجای شهر یا بیرون شهر واقع است، بدون آنکه امنیت حتی در یک ناحیه کابل تامین شده باشد.

محسن مخملباف، فیلمساز ایرانی که با ساختن فلم "سفر به قندهار" شهرت جهانی یافته است، در مقاله ای زیر نام "بودا در افغانستان تخریب نشد، بلکه از شرم فروغلتید" در باره طالبان مینویسد: «ملتها از حکومتهای خود قبل از هر چیز متقاضی امنیتند، سپس متقاضی رفاهند و تنها در آخر، متقاضی توسعه و آزادی اند.... طالبان معمم، با پرچمهای سپید و شعار صلح، از این رو به سرعت موفق شدند» که ملت متقاضی امنیت بود و طالبان صرفاً با پرچم سپید عرضه کننده آن. و گروه های دیگر از آن جهت ناموفق بودند که ملت خواستار امنیت بود و آنها عرضه کننده جنگ و نا امنی در هرات که بودم با آنکه مردم هرات فارسی زبانند و طالبان پشتوزبان، وقتی از مغازه داران درباره طالبان سِری و آشکار می پرسیدم، پاسخ میشنیدم که تا قبل از طالبان روزی یک بار مغازه آنها به غارت می رفته و هر ساعتی گرسنه ای (مجاهدی) با اسلحه وارد مغازه میشده و دخل آنها رامی ربوده است. حتی آنها که مخالف طالبان بودند، از امنیتی که طالبان برقرار کرده بودند، خرسند بودند. این امنیت به دو دلیل ایجاد شده است. اول: به دلیل خلع سلاح عمومی و دوم: به دلیل مجازاتهای شدیدی چون قطع کردن دست سارق. این مجازاتها چنان شدید، غیر قابل اغماض و سریع است که اگر کنار آن ۲۰ هزار نفر گرسنه ای که در حاشیه خیابانهای شهر هرات، در حال مرگ بودند، کسی نانی را می گذاشت، دستی به طمع دزدی بسویش دراز نمیشد. کامیون دارانی را دیدم که میگفتند دوسال است در افغانستان رفت و آمد میکنند و همیشه ماشین خود را بی چفت و بست رها کرده اند، اما چیزی از آن سرقت نشده است. نه تنها در مواردی که در مورد جان و ناموس افغان نیز، اولین سبب نیاز ملی افغانستان سبب نیاز به امنیت بوده است. از هر کس قصه ای می شنیدم مبنی بر اینکه تا قبل از طالبان هر آوراره ای از هر منطقه ای می گذشته، جان و ناموسش در معرض تجاوز قوم و فرقه دیگر بوده است. هر چه هست با آن خلع سلاح عمومی و این اجرای حدود و این نوع تبلیغات، احساسی امنیت اجتماعی در افغانستان حاکم شده است که با احساس نا امنی قبل از طالبان متفاوت است.»

این شهادت یک نفر ایرانی است که هیچ پیوند زبانی و قومی با طالبان پشتون ندارد و در دوره طالبان و قبل از آن از بخش تحت فرمان ایتلاف شمال و بخش تحت حاکمیت طالبان در افغانستان دیدار کرده و وضعیت امنیتی را از نزدیک دیده و قضاوت کرده است.

پایان بخش دوم قسمت چهل و پنجم



بخش اول قسمت چهل و پنج را به کمک لینک ذیل مطالعه فرمائید:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Walinouri_afghanistan_golestaan_aqwaam_۴۵.۱.pdf

تذکر:

هرگاه خواننده محترم متمایل باشد که قسمتهای قبلی "افغانستان گلستان اقوام" و مطالب دیگر این نویسنده (ولی احمد نوری) را هم مطالعه کنند، با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده، در صفحه مقالات میتوانند به فهرست "آرشیف" وی رهنمائی شوند!